



## آواز زمین

از آسمان و قصه هایش  
باران برایت حرف دارد  
در دفتر مشقش، زمستان  
گل واژه‌های برف دارد

در دست‌های سنگی کوه  
هر سنگریزه یک نشانه ست  
راز درفتان کهن سال  
در سینه تنگ جوانه ست

هر چشمه می‌گوید برایت  
با قل قلش راز زمین را  
در گوش گندم زارها، بار  
می‌فواند آواز زمین را

باران و کوه و چشمه و دشت  
یک جور چین رنگ رنگ است  
وقتی فردا نقاشش باشد  
نقاشی دنیا قشنگ است

فاطمه غلامی

## سفر

قاصدک با بهار راهی شد  
رد شد از تپه‌های گلکاری  
می‌دوید و دلش سفر می‌فواست  
پر در آورده بود انگاری

نرم بر روی سبزه‌ها قل فور  
گاهی از خار بوته‌ها ترسید  
شب که شد گوشه‌ای نشست آرام  
راه را از ستاره‌ها پرسید

قاصدک با بنفشه‌ها، رقصید  
با پرستو به آشیانه رسید  
آن قدر رخت تا که بالافره  
با فیلهای فوشن به خانه رسید

سعیده املاحی

## چه می‌کاریم وقتی درخت می‌کاریم؟

چه می‌کاریم وقتی درخت می‌کاریم؟  
کشتی می‌کاریم که می‌تواند از آب‌ها بگذرد  
تیرک می‌کاریم که می‌تواند بادبان را نگه دارد  
تخته‌هایی که در برابر توفان\* تاب می‌آورند  
شاهتیر و دکل و الوار می‌کاریم  
کشتی می‌کاریم وقتی درخت می‌کاریم

چه می‌کاریم وقتی درخت می‌کاریم؟  
فاندهای پوپی می‌کاریم برای فودمان  
تیرطاق و توفال و اشکوب می‌کاریم  
تخته‌های دیوارکوب و در و پنجره می‌کاریم  
ستون و دیوار و هرآنچه لازم است می‌کاریم  
فاندهای پوپی می‌کاریم وقتی درخت می‌کاریم

چه می‌کاریم وقتی درخت می‌کاریم؟  
صدها چیز که هر روز آن‌ها را می‌بینیم:  
پلکان مارپیچ و نردبان می‌کاریم  
پوب پریم برای پریم کشورمان می‌کاریم  
سایه می‌کاریم در برابر آفتاب سوزان  
همه این چیزها را می‌کاریم وقتی درخت می‌کاریم.

هنری آبی  
مترجم مهدی مرادی

\*توفال: تخته‌های نازک و باریکی که به سقف اتاق می‌کوبند و سپس روی آن را کاهگل و گچ می‌مالند.

هنری آبی در یازدهم ژوئیه ۱۸۴۲ در نیویورک آمریکا متولد شد. پدرش بازرگان محصولات کشاورزی بود و مادرش خانه‌دار. خانواده او نسبتاً مرفه بود و توانست هنری را به دانشگاه بفرستد. آبی در آثار خود، حال و هوای سنتی قرن نوزدهم آمریکا را به خوبی نشان می‌دهد. وی در آمریکا به خاطر شعر «چه می‌کاریم وقتی درخت می‌کاریم؟» شهرت دارد. هنری آبی روز هفتم ژوئن ۱۹۱۱ در ایالت نیوجرسی چشم از جهان فرو بست.

## روسری

فروشنده یک روسری را تکان داد  
گل و سبزه روی آن را نشان داد  
رسید از ته جمعیت پیرمرد  
به گل‌های آن روسری خیره شد  
نگاهش به یک غنچه ماند  
شنیدم که آهسته گفت:  
کسی که جوان نیست  
آیا از این رنگ‌ها می‌پسندد؟  
نمی‌دانم او  
این گل و سبزه را می‌پسندد؟

منیره هاشمی

## فکر

پرده فسته و کلافه باز هم به پنجره  
تکیه داده است  
رو به کوفه ایستاده است  
در  
پنجره  
هر دو بسته‌اند  
فکر پرده می‌رود به پپ  
می‌رود به راست  
می‌فورد به سقف  
آفرش چه کار می‌کند  
مثل فکر بی‌قرار من پرده می‌شود  
از میان دودکش فرار می‌کند

سعیده موسوی زاده